

# طنز در زبان عرفان

عباس جبّاری مقدم



\* طنز در زبان عرفان

\* دکتر علیرضا فولادی

\* انتشارات فراگفت، چاپ اول، ۱۳۸۶

توضیح دارد و بیان می‌کند اگر اجتماع نقیضین را خلاف عرف بگیریم، خلاف عرف طنز به عکس دیگر خلاف عرف‌ها بر پایه هزل قرار دارد و دو تعریف از آن ارائه می‌دهند: تعریف منفی‌ای که «عبارت است از آنچه جد نباشد» (طنز در زبان عرفان، ص ۱۳)؛ تعریف اثباتی که «مبتنی بر نوعی غفلت باشد» (همان، ص ۱۴) و بنا بر این پایه است که هزل خنثی و طنز و هجو نمود می‌یابند. بعد نویسنده بحث را به دو غفلت تصنعی و طبیعی می‌کشد و غفلت تصنعی را در دو عامل تغافل و اغفال بازمی‌جوید و از هر یک نمونه‌ای به دست می‌دهد و در پی از شگردهای شعری‌ای چون تجاهل‌العارف، ذم شبیه به مدح... نام می‌برد که به نوعی از تغافل و اغفال بهره جسته‌اند و غفلت طبیعی را در پنج عامل خطا، بلاهت، جنون، نبوغ و عادت پی می‌گیرد و قدر مشترک انواع جنون را «ایجاد تهور و صداقت مفروط» (همان، ص ۱۷) می‌داند و در کل می‌نویسد: «غفلت از هر قسم که باشد، امری است عجالتاً قابل اغماض و این مشخصه به آن، نوعی مشروعیت عارضی برای ورود به حریم‌های ممنوعه می‌بخشد» (همان، ص ۱۸) و در پی از عنصر دیگر هزل نام می‌برد که ارسطو آن را برای اولین بار مطرح ساخت، «این عنصر، عنصر بی‌ضرری است که اگر در کار نباشد، هیچ غفلتی هزل نخواهد بود، برای نمونه چنانچه غفلت خطا به صدمه دیدن کسی بینجامد، جدیت آن غالب می‌شود و هزلت آن را منتفی

طنز چیست، تفاوت آن با هزل و هجو، ساخت صوری و معنوی آن، رابطه طنز با موضوع و طنزپرداز و مخاطب، کاربردهای طنز میان اهل عرفان و ویژگی‌های طنز عرفا از سؤال‌هایی است که «طنز در زبان عرفان» درصدد پاسخ به آنها برآمده است. این اثر در سه بخش بنیاد دارد: بخش درآمد که در این چارچوب به بحث و نظر می‌پردازد: طنز، ساخت صوری طنز، ساخت معنوی طنز، بافت طنز (طنز و موضوع، طنز و طنزپرداز، طنز و مخاطب) و طنز عرفانی؛ بخش نمونه‌ها که گلچینی از کشف‌المحجوب، طبقات‌الصوفیه، ترجمه رساله قشربیه، منتخب نورالعلوم، مقامات ابوالحسن خرقانی، روح‌الارواح، اسرارالتوحید، مقامات ابوسعید ابوالخیر، کیمیای سعادت، قصه یوسف، تذکرة‌الاولیا، مقالات شمس، فیه‌ما‌فیه، مجالس سعه، مناقب‌العارفین و نفحات‌الانس است؛ بخش پیوست که از اصطلاحات طنزآمیز صوفیه، فهرست اصطلاحات، ذکر اختلافات، توضیح مشکلات تشکیل یافته است.

\* \* \*

اهل تحقیق درباره طنز تعریف‌های گونه‌گونی به دست داده‌اند. به گفته نگارنده این اثر، پذیرفته‌ترین آنها از آن استاد شفیعی کدکنی است که طنز ساخت پارادوکسیکال دارد و تصویری هنری از اجتماع نقیضین می‌باشد، منتها هر اجتماع نقیضین به طنز نمی‌انجامد، اما از دید ایشان این تعریف نیاز به

## زبان عرفان یعنی چه؟ تا خواننده تصویری از آن نداشته باشد نمی‌تواند معنای دقیقی برای آن بیابد و از همین‌رو به حتم پی نخواهد برد که طنز در زبان عرفان چه جایگاهی خواهد داشت، پس بهتر بود نویسنده محترم قلم را کمی به تفهیم آن می‌گرداند

نگارنده در پیوست به بازی‌های طنزآمیز عرفا با نام خوراکی‌ها اشاره می‌کند و آن را نشأت گرفته از روحیه طنزازی ایشان می‌داند، ضمن آن که سخن کسانی چون زکی مبارک و پورجوادی را صحیح می‌شمارد، زکی مبارک این برخورد با نام خوراکی‌ها را رویکرد ادبی می‌پندارد و پورجوادی نشانه شکمبارگی صوفیان و در آخر فهرستی از این بازی‌ها به خواننده می‌نماید، همچون:

آرایش سفره: ترخون و تره

ابوجامح: خوان

ابوجابر: نان

عاشق و معشوق: عسل و روغن

زلزال معنی: قلیه؛ نان بریان

گل بهشت: حلوا

قوت‌الایمان: نان

مصیبت مشایخ: گاورس با

ملک‌الاسود: قلیه زندگی

مویدفارس: میزبان

روح‌الامین: گوشت نرمین

حسن و حسین: روغن و انگبین

سلاح بی‌حجاب: گوشت مرغ

شکار شیطان: بلغور وا

شیخ‌الخلیل: بیخنی

### نقد

نگاهی به درآمد و پیوست کتاب می‌رساند مؤلف نهایت دقت‌نظر را در نوشته‌اش به کار گرفته و از زیاده‌گویی‌های ملال‌انگیز حذر داشته است، همه هدفش این بوده که مطلب را به قلمی روان و هموار بیان کند، مخاطب را به آگاهی برساند، به او بیاموزد و راه را برای تحقیقات بعدی هموار سازد و به همین علت کوشیده خواننده را به عمق کتاب بکشاند و این به دست نیامده، مگر از طریق بهره گرفتن از شیوه داستانی. وی نیامده همان ابتدا تعریفی از طنز ارائه بدهد، صفحه به صفحه خواننده را با خویش همراه کرده و در نهایت تعریفی از طنز ارائه داده است و به عبارتی گره نوشته‌اش را گشوده است. این شیوه نه فقط مخاطب را به همراهی ملزم می‌سازد، بلکه نویسنده را وامی‌دارد در این زوایای کار بیشتر بیندیشد و با نهایت احتیاط پیش برود، اگر جایی لازم بود توضیح دهد و گرنه عبارت را حذف کند و نوشته را از طول دادن‌های خسته‌کننده برهاند.

ویژگی دیگر آن که نویسنده هزل را در معنایی تازه به کار گرفته و آن

می‌کند و غفلت‌های دیگر از این امر مستثنی نیستند» (همان، ص ۱۹). در ادامه گوشزد می‌کند از ترکیب این اجزا (خلاف عادت و غفلت) سه شکل عمده پدید می‌آید: ظرافت، نقیضه، نقیصه. ظرافت بر کشف امور مغفول قرار دارد و نقیضه بر کوچک‌نمایی نقاط قوت و نقیصه بر پایه بزرگ‌نمایی نقاط ضعف. حال اگر ظرافت با نقیصه یا نقیضه همراه شد میزان تأثیر طنز فزونی می‌یابد.

اما طنز دسته‌بندی‌هایی پذیرفته که نویسنده آن را در دو دسته ادبی و غیرادبی گنجانده است: «طنز ادبی خود شامل طنز شعری و طنز روایی است. در این میان طنز شعری طنزی است که بر پایه آرایه‌های جناس، تشبیه، استعاره، ایهام و... استوار باشد و طنز روایی، طنزی که بر پایه عناصر راوی، شخصیت، گفتمان، رویداد و... فرق طنز شعری با طنز روایی این است که در اولی، شاعر نقش طنزآفرینی را بر عهده می‌گیرد و در دومی، «شخصیت» البته چه بسا شاعر، این کار را بر عهده شخصیت می‌گذارد و اینجاست که شعر روایی طنزآمیز رخ می‌نماید. می‌ماند طنز غیرادبی، که آن هم خود بر دو قسم عبارتی و موقعیتی است و در هنر به کار کمیک می‌آید» (همان، ص ۲۵).

و در دسته‌بندی دیگر آن را در دو دسته اخلاقی و غیراخلاقی جای می‌دهد، «طنز اخلاقی طنزی است که از کذب و افترا و فحش و استهزا و هرگونه رفتار ناپسند دیگر به دور باشد و با این وصف، طنزی که از این‌گونه رفتارها به دور نباشد طنز غیر اخلاقی خواهد بود» (همان، ص ۲۷ و ۲۸).

مؤلف تحت عنوان «بافت طنز» به موضوع و طنزپرداز و مخاطب می‌پردازد و توضیح می‌دهد موضوع طنز موضوعی انسانی است و «طنز در روان طنزپرداز به یک بنیاد مرکب بازمی‌گردد و این بنیاد شامل بسطی است که متوالیاً پس از قبض می‌آید و بنابراین متضاد نیز هست» (همان، ص ۳۳) و در رفتار مخاطب به صورت خنده منعکس می‌شود. وی بر پایه همه این بحث و نظرها طنز را چنین تعریف می‌کند: «نوعی خلاف عرف مقرون به هزل مثبت با موضوع انسانی بر مبنای تعهد، دارای تأثیر خنده و اندیشه همگام (همان، ص ۳۶).

«طنز عرفانی» عنوان مستقل دیگری است که مؤلف آن را بهانه پرداختن به کاربرد طنز میان عرفا و ویژگی‌های طنز عرفانی می‌کند. وی معتقد است تسکین روحی، تربیت اخلاقی، جذب عامه، کسب ثواب، درک عالی و ضرورت بیان، هدف پرداخت عرفا به طنز بوده است و با تدبیر این ویژگی‌ها را در طنز ایشان می‌توان یافت: قرار گرفتن در رده طنز روایی، مبتنی بر هزل بودن، ظرافت داشتن، واقعی یا خیالی بودن شخصیت‌ها، اصالتاً موضوع عرفانی داشتن یا اخذ از دیگر منابع و ابداعی بودن آنها.



**مؤلف تحت عنوان «بافت طنز»  
به موضوع و طنزپرداز و  
مخاطب می‌پردازد و توضیح می‌دهد  
موضوع طنز موضوعی انسانی است و  
«طنز در روان طنزپرداز به یک بنیاد مرکب  
باز می‌گردد و این بنیاد شامل بسطی است که  
متوالیا پس از قبض می‌آید و بنابراین  
متضاد نیز هست» و در رفتار مخاطب  
به صورت خنده منعکس می‌شود**

را در کنار اجتماع نقیضین یا خلاف عرف نهاده و بدین طریق تعریفی نو از طنز ارائه داده است. با این حال نوشته - بی‌آن‌که به مقام و مرتبه آن خدشه‌ای وارد شود - خالی از اما نیست، از جمله:

۱. زبان عرفان یعنی چه؟ تا خواننده تصویری از آن نداشته باشد نمی‌تواند معنای دقیقی برای آن بیابد و از همین‌رو به حتم پی نخواهد برد که طنز در زبان عرفان چه جایگاهی خواهد داشت، پس بهتر بود قلم را کمی به تفهیم آن می‌گرداند.
۲. چرا هزل مبتنی بر نوعی غفلت است و نویسنده از کدام ویژگی هزل به این نتیجه رسیده است.
۳. تقسیم غفلت به تصنعی و طبیعی و برشمردن عوامل هر یک مطلبی تازه و درخور تأمل است، اما شیوه نویسنده باعث گردیده بر مخاطب معلوم نشود که بلاهت از چه جهتی عامل غفلت تصنعی است یا چگونه اغفال به غفلت تصنعی می‌انجامد، دیگر این‌که چرا ایشان در صفحه چهارده تعادل و اغفال را دو عامل غفلت تصنعی می‌داند و در صفحه بعد آن دو را از اقسام غفلت می‌شمارد.

۴. بر اساس چه معیاری طنز به ادبی و غیرادبی دسته‌بندی شده است (همان، ص ۲۵).

۵. اطلاق «اصطلاحات طنزآمیز» بر بازی صوفیان با نام خوراکی پذیرفتنی نیست، چون نمی‌توان ثابت کرد همه صوفیان از «حسن و حسین» یک معنا را می‌فهمند؛ به عبارت دیگر با بحثی تاریخی می‌توان «حسن و حسین» را یک اصطلاح دانست یا ندانست.

۶. بهتر بود بخش نمونه‌ها در آخر کتاب قرار می‌گرفت، چون بخش پیوست از همان اهمیتی برخوردار است که بخش درآمد.

۷. بهتر بود طنز غیرادبی به‌ویژه قسم عبارتی و موقعیتی تبیین می‌گردید (همان، ص ۲۵).

۸. در عبارت «گوری تازه...» ابهامی وجود دارد، خواننده متوجه نمی‌شود چرا مراسم تشییع اروپایی از دست می‌رود (همان، ص ۱۵).

۹. نویسنده طنز را یک شگرد می‌داند و معتقد است اگر آن گونه‌ای ادبی را فرایگیرد به گونه‌ای ادبی تبدیل خواهد شد؛ این نکته توجه برانگیز و زیباست، اما خواننده تفهیم نمی‌شود که چه ضرورتی مؤلف را واداشته که در چندین سطر بعد بنویسد طنز با همه گونه‌های ادبی ارتباطی جداگانه پیدا می‌کند و این با شیوه گزیده‌گویی ایشان خوانایی ندارد، چون وقتی به شگرد بودن آن معتقد باشیم هنرمند می‌تواند بسته به حال و روز خود و اجتماع آن را در یکی از این گونه‌ها به کار گیرد.

۱۰. نکته چشم‌نواز دیگر این که نگارنده قرآن را الگوی طنزهای عرفانی می‌داند؛ منتها ایشان به چند آدرس قرآنی اکتفا کرده و نوشته است که عرفا چگونه و به چه شیوه‌هایی از قرآن الگو گرفته‌اند و چند نمونه از آثار عرفا ارائه نداده است.

۱۱. عبارت شایان تأمل دیگر این است که چاشنی شدن طنز در کلام عرفا به اهل قبض یا اهل بسط بودن ایشان بستگی دارد. این نکته هم در خور بحث و نظر بوده، اما چون جناب نویسنده نخواست از سبک نوشتاری اش تخطی کند، نکوشیده است تعریفی از اهل قبض و بسط به دست دهد و مخاطب را به تمیز این دو رهنمون باشد و از همین‌رو نمونه‌های بیشتری به دست نداده است. حال سؤال این است که آیا عین‌القضات را می‌توان اهل قبض فرض گرفت چون در نوشته‌اش گرایش کمتری به طنز داشته است و شمس را اهل بسط پنداشت به حکم این که جابه‌جا به کلام طنزآمیز روی کرده؟ آیا رویکرد شمس به طنز برای آن نبوده که خویش را برای مدتی از آن سنگینی معنوی برهاند؟ این نکته‌ای است که جناب مؤلف در علت روی آوردن عرفا به طنز گوشزد کرده است.

دوباره این مطلب را بایست گوشزد کرد که این انگشت نهادن‌ها به هیچ‌وجه به ارزش اثر لطمه‌ای نمی‌رساند و از دقت بالای نویسنده نمی‌کاهد.